

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۲، پیاپی شماره ۴۴، تابستان ۱۳۹۹، صص ۱۳-۴۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۱، تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۶

تحلیل گفتمان «تاریخ بیهقی» بر اساس نظریه فراتابی زبانی فرای و بازی زبانی ویتگنشتاین

رسول کاظم زاده^۱، دکتر رحمان مشتاق مهر^۲



چکیده

بیهقی در تاریخش به نکته‌های ارزشمندی در رابطه با رفتار و کردار اشخاص و علل وقوع حوادث اشاره کرده‌است. مخاطب به سبب توصیفات جزئی و متوالی، مسحور سخن او می‌شود و تاریخ را به بهانه شکل داستانی آن می‌خواند و می‌پذیرد. این تاریخ مانند تواریخ دیگر تابع ساخت کلیشه‌ای نیست و بیهقی با برجای گذاشتن برخی نشانگان زبانی، تناقضی در ذهن مخاطب ایجاد کرده و او را به تفکر برای تحلیل و بازیابی نکات و گره‌های کور تاریخ، فرامی‌خواند. زبان که پیکره‌ای از بازی‌ها و کارکردهای زبانی است، وسیله‌ای برای دریافت این تناقضات است، اما فهم یک بازی زبانی مستلزم شرکت در آن شکلی از زندگی است که بازی زبانی مورد نظر در بستر آن واقع می‌شود. این مقاله بر آن است با توجه به شکل روایی و رمان‌گونه‌ی تاریخ بیهقی، توجه مخاطب را به تلاش بیهقی برای کنار هم چیدن تمام گفتمان‌ها و دیالوگ‌ها، و تبیین زوایای آن جلب نماید و در مراتب بعد به تحلیل فراتابی‌ها و بازی‌های زبانی این گفتمان و اشخاص آن تاکید ورزد. با بررسی آواهای برخاسته از متن، مخاطب به شاکله ذهنی گوینده نزدیک‌تر می‌شود و معنای حقیقی حاصل می‌شود. بنابراین باید با بهره‌گیری از اطلاعات و نشانه‌های زبانی برای پر کردن جاهای خالی متن، گام برداشت و با تحلیل لایه‌های نهانی متن، از «گفتگو» به «زیرگفتگو» رسیده و معانی متن را فعال کرد. ضمن اینکه توجه به عناصر فعال در زمینه متن، سبک نوشتاری و پیش‌فرض‌ها و دلالت‌های ضمنی و داستان‌های موازی، ما را با بازی‌های زبانی و کاربرد موقعیت‌های درون و برون زبانی به جای یکدیگر برای اغوا و ایجاد توهم، آشنا می‌کند.

کلید واژه‌ها: تاریخ بیهقی، حقیقت، دروغ، نشانه زبانی، بازی زبانی

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران.

rl.kazemzadeh@yahoo.com

^۲ استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران. (نویسنده مسئول)

r.moshtaghmehr@gmail.com

مقدمه:

گاه در مراجعه به نثر، آن را منظوم‌تر از شعر می‌یابیم. نظم و نثر دو پوسته متفاوت از یک کلام و دو سیب با رنگ‌های متفاوت است. طعم‌هاست که متفاوت می‌نماید و گرنه گاه نثری، شاعرانه‌تر از شعر به نظر می‌رسد.

تاکید بر روایت و عناصر نمایشی و ظرفیت‌های توصیفی نثر نیز ماهیت غریب و تازه زبان ادبی و امکان نارسایی آن را می‌کاهد و گره از کار می‌گشاید. بیهقی هم با اطلاع بر اسرار کلام، سعی کرده است تاریخی بنگارد که ماندگار باشد. بلاغتی که در ضمن نوشتارش رعایت کرده، مثال‌زدنی است. جملاتی دارد که خاص تاریخ نیست و رازها در آن مدفون است.

در ضمن داستان و در سیاق جملات، تمام نگاه بیهقی به ماجرای تاریخی است و فضای حاکم را به صورت گفتمان و داستانی چندصدایی باز نمود و نمایش می‌دهد. به نظر می‌رسد حتی حکایات ضمن داستان و سکوت گفتارهایش بی‌دلیل نیست. تلاش او بر دادنِ دادِ تاریخ، کتاب او را متفاوت ساخته است. یادداشت‌هایش در طول سال‌های دراز، کارآمد بوده و سبب شده‌است تاریخ را با ذکر جزئیات، پیش ببرد. بهره‌گیری از دیالوگ و گفتگو نیز موجب گردیده که با ایجاد چندصدایی و منطق مکالمه حقایق عیان‌تر شود و آنچه در دیگر تاریخ‌ها از آن خبری نیست، رقم خورد. تحلیل تاریخ که بیهقی خود بدان علاقمند است، سبب شده تا فراتابی‌های زبانی را آشکار کند و تاریخ او جلوه‌ای ویژه به خود بگیرد.

دقت در نشانگان زبانی تاریخ بیهقی از بینش عمیق و تلاش او در صداقت و درستی بیان تاریخ حکایت دارد و گاه مخاطب را به تفکر و تحلیل سخنان و جملات گفتمان تاریخ او، برای بازیابی نکات و گشایش گره‌های کور تاریخی، فرامی‌خواند. این در حالی است که نباید این کتاب را به مانند تواریخ دیگر ورق زد و گذشت چرا که همواره تناقضی در ذهن خواننده به جهت برخی جملات ظریف و رندانه و برخی حقایق تاریخی، به وجود می‌آورد. این کتاب مانند دیگر تواریخ تابع معانی و ساخت کلیشه‌ای نیست. در معرفی برخی شخصیت‌ها آنگاه که محتاطانه و یا دوپهلوی است، حقیقت ذهنی به صورت ضمنی و در لفافه بیان می‌گردد و از دروغ‌های راست‌مانند و فراتابی‌های زبانی بهره گرفته می‌شود.

ساختار پیچیده و سطوح فراوان گفتمان با عناصر و مقوله‌های مختلفش این فرصت را فراهم می‌آورد که به شیوه‌های متعددی با هم ترکیب شده و ساختارهای متفاوت و گاه دشواری را پدید آورد. با توجه به این امر داشتن روش علمی و اکتشافی برای تشخیص ایدئولوژی و تفکر حاکم در متن و گفتار می‌تواند مفید و مهم باشد. گفتمان مفهومی نیست که بتوان تحت عنوانی خاص به مطالعه آن پرداخت. تحلیل گفتمان رشته‌های وسیعی را درگیر می‌کند که می‌توان آن را به سه رشته عمده تقسیم داد: مطالعه گفتمان، شناخت و جامعه. بنابراین، کاربرد زبان، متن، گفتار، تعامل زبانی و ارتباط ذیل عنوان گفتمان مطالعه خواهند شد. (ر.ک: ون دایک، ۱۳۹۴: ۲-۶۱).

مفهوم گفتمان در این مقاله محدود به معنای واژه‌ها و جمله‌ها نیست و معنای کلی‌تری دارد و از معنای عنوان و مضمون درمی‌گذرد و تا مرز کل ماجرای تاریخی پیش می‌رود، بنابراین حتی برخی داستان‌های موازی هم به عنوان بخشی از گفتمان متن یاریگر تحلیل و بررسی خواهند بود.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های چاپ شده درباره تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که هنوز بسیاری از علل و عقده‌های ناگشوده تاریخی در این کتاب وجود دارد و تحقیقی پیرامون شگردها و بازی‌های زبانی در تاریخ بیهقی صورت نگرفته است.

از جمله مقالاتی که به بحث نشانگان و تکنیک‌های زبانی موجود در نثر و نحو جملات تاریخ بیهقی، به صورت مختصر پرداخته‌اند، می‌توان به «بیهقی و ماجرای کوری امیر محمد غزنوی» از قاسم صحرائی و محمدرضا حسنی جلیلیان و «تأویل حکایت دو زاهد از تاریخ بیهقی بر اساس نظریه ژک لکان» از سارا فرضی و مه‌دخت پورخالقی چترودی اشاره کرد. همچنین «داستان‌وارگی تاریخ بیهقی» از احمد رضی، مخاطب‌اندیشی و ایجاد کشش برای باورپذیر کردن محتوای کتاب را مورد ارزیابی قرار داده است. «هنر سبکی بیهقی در توصیف داستان حسنگ وزیر»، از مرتضی چرمگی عمرانی نیز بهره‌گیری بیهقی از آیات و احادیث، تلمیحات و تمثیلات و ... برای اثبات بی‌گناهی حسنگ را مورد پژوهش قرار داده است.

روش تحقیق

این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، درصدد تحلیل گفتمان تاریخ بیهقی و تبیین بازی‌های زبانی شخصیت‌های تاریخی است. در مرحله اول نگارنده، پس از استخراج جملات با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای و اسنادی، آنها را در سطوح سه‌گانه دسته‌بندی نموده است.

سطح اول گفتمان، در واقع گفتگوی ظاهری و همراه با بازی‌های زبانی اشخاص ماجراست که در آن حقایق چندان آشکار نیست. سطح دوم، گفتگو و جملات اشخاص حاضر در ماجرا و ناقدان این موضوع است که تناقضی را در ذهن خواننده، برای قبول یا رد سطح اول گفتمان، ایجاد می‌کند و سطح سوم گفتمان نشانگان زبانی خود بیهقی و ردپای زبانی و قضاوت‌های اوست.

مبانی تحقیق

تحلیل گفتمان حوزه نوینی برابر پژوهندگان ادبی گشوده است و نگرشی تازه بر متن ادبی دارد. جریان‌های اصلی تحلیل گفتمان انتقادی عبارتند از: زبان‌شناسی انتقادی؛ رویکرد اجتماعی - نشانه‌شناختی؛ رویکرد گفتمانی تاریخی و رویکرد اجتماعی شناختی. این رویکردها نظریه زبانی متعددی را برای تحلیل متن به کار می‌گیرند اما ویژگی مشترک آنها، نشانه رفتن مسائل اجتماعی، کنش اجتماعی، کار ایدئولوژیکی، روابط قدرت، گفتمان تاریخ‌مند، گفتمان جامعه و فرهنگ و پیوند متن و جامعه است. (ر.ک: ون دایک، ۱۳۹۴: ۷-۶).

این بحث بر اساس رویکرد اجتماعی - شناختی و نشانه‌شناسی یعنی الگوی روشن سازنده ساخت گفتمان نابرابری اجتماعی، پیوندی بین ساختارهای متنی، شناختی و اجتماعی برقرار می‌کند.

«فراتابی زبانی» ابزاری است جهت تبلیغات و توهم‌زایی. بدین روش و با استعمال عبارات و فرمول‌های از پیش تعیین شده توهم تفکر برای کسانی که حیطة توهم و تفکر را از هم بازنمی‌شناسند، القا می‌شود. با حرکت از زبانی علمی و عادی به سوی زبانی تخیلی و وهمی و با شناور کردن زبان و ساخت صورت‌های خیالی زبانی پدیدار می‌شود که همواره استعاره، همسان‌پنداری را مایه کار خود قرار می‌دهد و اساس ستایش و اغراق‌های شاعرانه را استوار

می‌سازد. فراتابی زبانی در واقع «فراتابی صورت خیالی» (Projecting the image) و از جمله مباحث مربوط به تبلیغات است. این نوع بهره‌گیری از زبان، روند تبلیغی برای متحول ساختن تفکرات و بینش‌های اجتماعی است، آن‌سان که مسائل عرضه شده را چنانکه بایسته است، دریابیم. زبان در این نوع جامعه بدلی از خود (با فرهنگ و آداب و عرف ادبی خاص خویش) برای ادبیات به تخیل ما عرضه می‌کند که این بدل عبارت است از علم اساطیر اجتماعی. این نظام اساطیری برساخته جامعه مستبد، در ترغیب به پذیرش معیارها و ارزش‌های خود هیچ فروگذار نمی‌کند. (ر.ک: فرای، ۱۳۷۲: ۴-۸۱)

فراتابی زبانی گمراه کننده‌تر از آن است که به نظر می‌رسد. عوامل چندی از جمله: مقام و مرتبت، ترس از مورد استهزاء قرار گرفتن، منزوی شدن در جامعه و وسوسه یافتن راهی سهل و آسان برای پیمودن مدارج ترقی و ... که جذب‌کننده تخیل‌های انسانند، قدرت تفکر را با فرمول‌های پیش ساخته از انسان می‌گیرند و توهم مقام و مرتبت و پیشرفت را به انسان القا می‌کنند. این چنین ادبیاتی با چنان اساطیر اجتماعی مستبد نثر و شعر پرطمطراق دیوانسالاری را پدید می‌آورد که سرشار از عبارات گنگ و نامفهوم و انتزاعی و مبهم است که از هرگونه بیان مستقیم پرهیز می‌کند. اشخاصی که به این شیوه نگارش متوسل می‌شوند برای کسانی قلم می‌زنند که می‌خواهند تا سر حد امکان مجهول‌الهی و غیرشخصی جلوه کنند، و چنان القا کنند که چرخ اجتماع را به آرامی و به نرمی در جریان انداخته‌اند. (ر.ک: فرای، همان). در بازی زبانی گوینده عامدانه و عالمانه به گونه‌ای از واژگان کلیشه‌ای و دروغ‌های راست مانند بهره می‌برد تا خواسته ذهنی خود را به مخاطب القا نماید. شرط اصلی این کار سوق دادن زبان از سمت زبان تصویری و آینگی زبان به سمت بازی زبانی است.

ویتگنشتاین هم بر آن است که زبان واقعیتی اجتماعی و در دسترس همگان است، نه جوهری که بتوان ماهیت آن را با استدلال ذهنی محض به دست آورد. زبان به مثابه یک کنش انسانی در یک بافت اجتماعی ماهیتی بسیار پیچیده دارد و به همین سبب نمی‌توان آن را طبق یک الگوی ساده توضیح داد. بنابراین، توصیه‌اش این است که «توصیف» را جانشین «توضیح» کنیم و به جای آن که به معانی کنش‌های زبانی بیندیشیم، کارکرد عملی آن‌ها را

در متن جریان زندگی درنگریم. (ر.ک: ندرلو، ۱۳۹۰: ۸۹). براساس نظریه بازی زبانی، زبان پیکره‌ای از بازی‌ها است و کارکردهای متفاوتی دارد. تصویرگری واقعیت، صرفاً یکی از بی‌شمار کارکردهای مختلف زبان محسوب می‌شود و هر یک از این بازی‌های زبانی با یک شکل زندگی (form of life) همراه است. بنابراین، فهم بازی‌های زبانی افراد، مستلزم درک بافت موقعیتی یا شرکت در شکلی خاص از زندگی است که بازی زبانی در آن بافت یا موقعیت اتفاق می‌افتد. (ر.ک: همان، ۹۰).

برای فهم فراتابی‌ها و بازی‌های زبانی، بررسی متن تاریخ بیهقی به همراه شناخت چارچوب تعاملات درباری لازم است. به طور کلی دو چهارچوب تعاملی، درون در مقابل بیرون، در پیوند با کارکردهای جنبه کنترلی زبان به تعامل ایرانیان سمت و سو می‌دهند. در موقعیت‌های معطوف به ظاهر، منزلت نابرابر و بیان محدود و کنترل‌شده است و در موقعیت‌های معطوف به باطن برابری منزلت و بیان آزاد مطرح است. حال اگر فرد در پی بیان احساس باشد، در محدوده‌ای خارج از طرح بنیادی قرار می‌گیرد و چون قصد انتقال پیامی انباشته از معنای خاص دارد، رفتاری نشاندار شکل می‌دهد. بنابراین یا از طرح بنیادی عدول می‌شود و در یک موقعیت تعاملی از رفتاری زبانی استفاده می‌شود که برای موقعیت‌های قطب دیگر تعامل مناسب بود. به عنوان مثال برای تاثیر بیشتر، از رفتار زبانی موقعیت درونی برای موقعیت بیرونی و برعکس بهره برده می‌شود که آن را بازی زبانی می‌گویند. راهکار دیگر تشدید رفتار زبانی مناسب برای همان موقعیت تعاملی است و رفتار زبانی که در موقعیت تعاملی بیرونی و درونی بر نابرابری و یا برابری منزلت اجتماعی بیش از اندازه تأکید کند همراه با هدفی خاص خواهد بود. (ر.ک: بی‌من، ۱۳۹۳: ۳۰۰ - ۲۹۸) این بحث را می‌توان در حوزه ادبیات درباری بازجست اما این مقاله بر آن است با بینشی تحلیلی، ویژگی زبان درباری عصر بیهقی را در چهارچوبی مشخص بکاود و با یافتن نشانگان زبانی پاسخی درخور برای حل گره تاریخی و فهم حقیقت ماجرا به دست دهد.

بحث

در تاریخ بیهقی حقایق در ضمن روایت و گفتمان بیان می‌شود و در مواقعی نیز یک

حادثه در چندین برش و از زوایای متفاوتی نقل می‌شود که توجه به این امر در تفسیر و تحلیل حقیقت یاریگر است. در این نوشتار با دقت در فراتابی‌های زبانی اشخاص، حقایق را از بطن سخن بیهقی که به صورت ضمنی و تلویحی بیان شده است، استخراج خواهیم کرد. تمرکز و تاکید ما در این بحث بر داستان حسنگ وزیر، نواختن و فروگرفتن حاجبان و خیلانشان و منشیان، تقرّب جستن لشگریان و درباریان و افراد درباری خواهد بود.

شگرد زبانی بیهقی در تبیین تاریخ و سیاست

نشانه زبانی و نماد واژگان زبانی از مهمترین نمونه‌های نشانه‌های نمادین هستند. در واقع نشانه‌های قراردادی یا نمادین بیش از انواع دیگر نشانه‌ها کاربرد اجتماعی دارند و تجریدی‌تر از انواع دیگرند. (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۱: ۴۱).

لانگاکر و لیکاف مفهوم نشانه زبانی سوسور را که در سطح واژه مطرح بود، می‌پذیرند اما همین تعبیر را به واحدهای بزرگ‌تری تا سطح جمله نیز تعمیم می‌دهند. (ر.ک: صفوی، ۱۳۸۲: ۶۷). به بیانی «واحدهای زبان، پس از هم‌نشینی با یکدیگر، تحت تأثیر افزایش یا کاهش معنایی قرار می‌گیرند و تغییراتی در معنی اولیه آنها روی می‌دهد که به تدریج به چند معنایی واحدهای زبان می‌انجامد.» (همان، ۸۱).

در واقع طرح‌واره‌های تصویری یا استعاره‌های مفهومی همچون کار نقاش پیش از کامل کردن پرده نهایی و لحظاتی ویژه از آفرینش است چنانکه قبل از اتمام کار طرح‌های بسیاری ترسیم می‌کند و گاه تمامی اجزاء پرده را به گونه‌ای جدا طراحی می‌کند. (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۱: ۱۹۴) طرح‌واره‌های ذهنی اهمیت زیادی در بروز خیال خالق اثر دارند. بنابراین «پیام در هر نظام نشانه‌شناختی تابعی است از محتوای دلالی نشانه‌های آن نظام به اضافه روابط ساختاری که در یک ساخت بین آن نشانه‌ها برقرار می‌شود.» (حق‌شناس، ۱۳۹۰: ۱۵۹).

در مقابل کسانی که با بهره‌گیری از الگوی تحلیلی سوسور و با اعتقاد به نقش ادبی زبان به بررسی متون ادبی پرداختند، محققانی هم به تحلیل گفتمانی ادبیات و توجه به جملات روایی و ارتباطی معتقد بودند و تحلیل ساختاری متون ادبی را خطا می‌دانستند. هلیدی، سه کارکرد انگارساختی، میان فردی و متنی را مطرح می‌سازد: کارکرد انگارساختی جهان‌بینی

گوینده؛ کارکرد میان فردی، شیوهٔ ارتباط گوینده و کارکرد متنی به شکل واحد ارتباطی در زمینهٔ موقعیتی آن مربوط می‌شود. (ر.ک: صفوی، ۱۳۷۳: ۳۲-۱۲۸) از طریق کارکرد متنی می‌توان دریافت آنچه بیان شده است، در شرایط گفتمانی خاص به چه معنی است.

حرکت به سمت زبان ادبی، به بازی نشانه‌ها می‌افزاید و درک هر نشانه به درک دیگر نشانه‌های زنجیرهٔ کلام وابسته می‌شود. (ر.ک: صفوی، ۱۳۸۸: ۱۱). در چنین وضعی، نشانه‌ای که در فضای علم باید ثابت بماند، برای ورود به عالم هنر باید وارد بازی نشانه‌ها شود. (ر.ک: صفوی، ۱۳۸۵: ۱۱۷).

در این حال، نظام‌های نشانه‌شناختی هنری و ابزارهای علمی، نظیر معنی‌شناسی، برای درک معنی، نتیجه‌ای ارائه نمی‌دهند. بیهقی همواره سعی بر آن دارد در مواقع لزوم با استفاده از کنایه‌ها و تعریض‌هایی، زبان عادی را به زبان مجازی بدل نماید و بهرهٔ لازم را از بازی نشانه‌های زبان مبهم ببرد. در واقع او با استفاده از دو شگرد، نشانه‌ها را وارد بازی بی‌پایان می‌کند. اولاً ماجرا را از زبان چندین شخص و از نماهای متفاوتی به صورت گفتمان بیان می‌دارد تا آواهای برخاسته از متن متعدد شود و در ثانی با برش قسمت‌های مختلف یک ماجرا و همراه ساختن آن با تمثیل‌ها و حکایات تاریخی، معنای نوینی به طرح‌وارهٔ ذهنی بدهد. جملات او همچون زبان شعر، در مجموعهٔ وسیعی از نشانه‌های زبان، درگیر بازی نشانه‌ها می‌شوند و تعبیری می‌یابند که با هویت نشانه‌های نظام زبان خودکار متفاوت است و چنانچه نویسنده برخی داستان‌ها، برای نمایش حالت یا وضعیتی، به جای شرح، به خلق رخداد جنبی و موازی دست می‌زند (ر.ک: حق‌شناس، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

بیهقی جزئیات داستان را با پس و پیش کردن و تغییر راوی داستان در بازی نوینی جای می‌دهد. تاریخ بیهقی به علت تقیّه، چندان از نشان‌داری صوری برخوردار نیست و بیان مستقیمی در تحلیل مسائل ندارد، بنابراین باید سراغ نشانگان واژگانی و معنایی رفت، (ر.ک: صفوی، ۱۳۸۸: ۱۷) چرا که سبک و سیاق واژگان اشخاص و طبقات اجتماعی قابل تمییز و هر کدام تابع قوانین گفتمانی است.

«نظریهٔ وجود بی‌اعتمادی و بلا تکلیفی در زندگی ایرانیان مبتنی بر مشاهده پدیده‌هایی متداول و منظم در تعامل ایرانیان است که می‌توان آن را یک اصل ارتباطی دانست. یعنی این

که رابطه بین صورت پیام و محتوای آن را نمی‌توان بر حسب مجموعه واحدی از معیارها و موازین تعبیر کرد.» (بی‌من، ۱۳۹۳: ۵۱) به همین دلیل فراتابی زبانی و گفتمان‌های تاریخ بیهقی، با بحث زبان مجازی، سخت پیوند دارد. در واقع بازی‌های زبانی، گاه استعاره، مجاز، استعاره تهکمیّه یا حداقل کلماتی در یک راستا و مقوله هستند. استعاره مفاهیم روزمره ما را ساختار می‌بخشد و این ساختار در زبان تحت‌اللفظی بازتاب می‌یابد. (ر.ک: شهری، ۱۳۹۱: ۶۰-۱)

استعاره و ایدئولوژی هر دو امری شناختی‌اند، بنابراین استعاره‌ها در دستگاه ایدئولوژیک می‌توانند در جهت توضیح مفاهیمی که فهم آنها ممکن است دشوار باشد، به ویژه مفاهیم انتزاعی به کار روند. (ر.ک: همان، ۷۳). ادیبی که استعاره‌های ادبی تازه‌ای می‌آفریند، متأثر از مدل‌های ایدئولوژیک ذهنی می‌تواند چشم‌اندازهای نوینی از یک مفهوم را در اختیار مخاطب قرار دهد و به بازمفهوم‌سازی ایدئولوژیک دست بزند. بیهقی با بیان دیالوگ‌های اشخاص متعدد، درک و دریافت اندیشه‌های انتزاعی را که برگرفته از تجربه‌های روزانه بشری است با زبان مجازی که نمودی عینی از استعاره‌های مفهومی است، برای مخاطب آگاه بیان می‌دارد. (ر.ک: بهنام، ۱۳۸۹: ۹۲)

تاریخ نگارش تمامی حقایق در عصری خاص نیست و می‌تواند طیفی از حقیقت تا خیال و توهم را در بر بگیرد. تصویر برساخته تاریخی جهانی موازی با جهانی واقعی نمی‌آفریند و شفاف نیست. تاریخ برش برگزیده از دوره تاریخی است. تاریخ‌نویس تنها به ارائه تصویری بسنده می‌کند و تصویر همواره تحریف واقعیت است و نه بازنمون آن. تصویر در گوهر خود «از شکل افتادگی» واقعیت است. و هر تصویر بیانی است از شکل‌شکنی. (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۱: ۴۷)

به همین جهت ارسطو سخن ادبی را از سخن تاریخی فلسفی‌تر می‌داند، چرا که سخن ادبی از «آنچه می‌تواند رخ دهد» می‌گوید و تاریخ «از آنچه رخ داده است» (ر.ک: همان، ۱۹۷). تاریخ بیهقی نشانگان زبانی قابل تمیزی برای دریافت نکات روشن در رابطه با وضعیت اجتماعی و اتفاقات رخ داده دارد. شگرد بیهقی این است که با استعانت از گفتمان، تمثیل،

می توان پیامد کار حسنگ و علت به دار آویخته شدن او را در این جمله بیهقی جست: «کار وزیر حسنگ آشفته گشت که به روزگار جوانی ناکردنیها کرده بود و زبان نگاه نداشته و این سلطان بزرگ محتشم را خیرخیر بیازرده.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۸۹) و چنین استنباط کرد که از فراتابی و بازی خاص زبانی که در دربار متداول بوده، استفاده نکرده بود. چرا که اگر قول بر قرمطی بودن حسنگ بگیریم، به نظر می رسد فردی چون حسنگ که چنین شهادتی داشته که در روی سلطان مسعود بایستد، پس به طریق اولی جرأت این را هم داشته که جرم خود را قبول کند. اما چنان که جواب بوسهل را داده و آن را تهمت خوانده و به خود او نسبت داده، نشان از حقیقتی دیگر دارد. آنگاه که بوسهل به خواجه می گوید: «خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد به فرمان امیرالمومنین چنین گفتن؟» (همان، ۱۹۵)

حسنگ جواب می دهد: «سگ ندانم که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند. ... این خواجه که مرا این می گوید مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است. اما حدیث قرمطی به ازین باید، که او را بازداشتند بدین تهمت نه مرا و این معروف است.» (همان).

علت را بوسهل آنگاه که ماجرای این دو را به سلطان مسعود می برند، عیان می کند. «... و امیر بوسهل را بخواند و نیک بمالید که گرفتم که بر خون این مرد تشنه ای وزیر ما را حرمت و حشمت بایستی داشت. بوسهل گفت: از آن ناخویششن شناسی که وی با خداوند در هرات کرد در روزگار امیر محمود یادکردم خویش را نگاه نتوانستم داشت، و بیش چنین سهو نیفتد.» (همان، ۱۹۶)

و چنین سرپوشی بر عمل خود می نهد و ضمن تبرئه خود، تمام وسائط امر را تباه می کند و می توان دانست که سلطان مسعود هم نمی خواسته است بر بوسهل خشم گیرد. پس در این ماجرا باید حقیقت را از میان گفته های بیهقی بیرون کشید. در سه وضعیت می توان دست به تحلیل گفتمان این ماجرا زد. ابتدا گفته های بوسهل و سلطان مسعود را باید بررسی نمود و پس از آن دفاعیات حسنگ و اطرافیان و در نهایت تحلیل ها و نشانه های گریزگاهی بیهقی را بازجست. بنابراین می توان چنین جدولی رسم کرد.

<p>تخلی‌ها و نشانه‌های زبانی بیهقی و حال حسنک دیگر بود، که بر هوای امیر محمد و نگه‌داشت دل و فرمان محمود این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفاء آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد ... ص ۱۹۰</p>	<p>ماجرا از دید حسنک و اطرافیان او امیر ماضی ... یک روز گفت: «بدین خلیفه خرف شده باید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته‌آید و درست گردد بر دار می‌کشند، و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است خیر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی.» ص ۱۹۳ و ۱۹۴</p>	<p>ماجرا از دید مسعود و بوسهل و چون امیر مسعود از هرات قصد بلخ کرد علی رایش حسنک را به بند می‌برد و استخفاف می‌کرد و تشقی و تعصب و انتقام می‌بود، ... از علی می‌شنودم ... که «هر چه بوسهل مثال داد از کردار زشت در باب این مرد از ده یکی کرده آمدی و بسیار محابا رفتی.» ص ۱۹۱</p>
<p>چون این کویک‌ه راست شد... حسنک پیدا آمد بی‌بند، ... این مقدار شنودم که دو تن با یکدیگر می‌گفتند که «خواجه بوسهل را برین که آورد؟ که آب خویش ببرد.» ص ۱۹۵</p>	<p>وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است، و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم» ص ۱۹۴</p>	<p>و بوسهل در بلخ در امیر می‌دمد که ناچار حسنک را بر دار باید کرد.</p>
<p>خواجه مرا گفت بوسهل زوزنی را با حسنک چه افتاده‌است که چنین مبالغت‌ها در خون او گرفته‌است؟ گفتم ... این مقدار شنوده‌ام که یک روز به سرای حسنک شده‌بود به روزگار وزارتش پیاده و به دراعه، پرده‌داری بر وی استخفاف کرده- بود و وی را بینداخته. گفت «ای سبحان‌الله! این مقدار شقر را چه در دل باید داشت!» ص ۱۹۲</p>	<p>سگ ندانم که بوده‌است، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است، ... این خواجه که مرا این می‌گوید مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است. اما حدیث قرمطی به‌ازین باید، که او را بازداشتند بدین تهمت نه مرا، و این معروف است، من چنین چیزها ندانم. ص ۱۹۵</p>	<p>روزی پس از مرگ حسنک از استادم شنودم که امیر بوسهل را گفت حاجتی و عذری باید کشتن این مرد را. بوسهل گفت «حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان است تا امیر المومنین القادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود بازگرفت و اکنون پیوسته از این می‌گوید. ص ۱۹۱</p>
<p>خواجه برخاست و رفت، در راه مرا که عبدوسم گفت: تا بتوانی خداوند را بر آن دار که خون حسنک ریخته نیاید، که زشت نامه تولد گردد. گفتم فرمانبردارم، و باز گشتم و با سلطان بگفتم، قضا در کمین بود کار خویش می‌کرد. ص ۱۹۳</p>	<p>و پوست باز کرده بدان گفتم که تا وی را در باب من سخن گفته‌نیاید که من از خون همه جهانیان بیزارم، و هرچند چنین است از سلطان نصیحت بازنگیرم که خیانت کرده‌باشم تا خون وی و هیچ کس نریزد البته، که خون- ریختن کار بازی نیست. ص ۱۹۳</p>	<p>امیر... گفت خواجه احمد را بگوی که حال حسنک بر تو پوشیده نیست که به روزگار پدرم چند درد در دل ما آورده‌است و چون پدرم گذشته‌شد چه قصدها کرد بزرگ در روزگار بردارم و لکن نرفتیش. ص ۱۹۲</p>
<p>و آواز دادند که سنگ دهید، هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زار زار می‌گریستند خاصه</p>	<p>شنودم که این شب که دیگر روز آن حسنک را بر دار می‌کردند بوسهل نزدیک پدرم آمد نماز</p>	<p>تدبیر بر دار کردن حسنک در پیش گرفتند. و دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکانکه از بغداد آمده‌اند و</p>

<p>نشابوریان پس <u>مشتی</u> زند را <u>سیم</u> دادند که سنگ زند، و مرد خود مرده بود که جلاّش رسن به گلو افکنده بود و خبه کرده</p>	<p>خفتن، پدر گفت: چرا آمده‌ای؟ گفت: نخواهم رفت تا آنگاه که خداوند بخشید، که نباید رقتی نویسد به سلطان در باب حسنگ به شفاعت. پدرم گفت: «نوشتمی، اما شما تباه کردید.» ص ۱۹۶</p>	<p>نامه خلیفه آورده که حسنگ قرمطی را بر دار باید کرد و به سنگ بپاید کشت تا دیگر بار بر رغم خلفا هیچ کس خلعت مصری نپوشد. ص ۱۹۶</p>
<p>و خواص مردم خود نتوان گفت که این میکائیل را چه گویند. ... چون دوستی زشتی کند چه چاره از بازگفتن؟ ص ۱۹۷</p>	<p>حسنگ در وی ننگریست و هیچ جواب نداد. عامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد. ص ۱۹۷</p>	<p>میکائیل بدانجا اسب بداشته بود پذیره وی آمد وی را دشنام‌های زشت داد. ص ۱۹۷</p>
<p>«شنیدم که بوسهل فرموده بود تا سر حسنگ پنهان از ما آورده بودند و بداشته در طبقی با مکبه ... آن طبق بیاوردند و ازو مکبه برداشتند، ... او را ملامت کردم، گفت: «ای بالحسن تو مردی مرغدلی، سردشمنان چنین باید.» ص ۱۹۹</p>	<p>و مادر حسنگ زنی بود سخت جگر آور،... چون بشنید جزعی نکرد چنان که زنان کنند، بلکه بگریست به درد... پس گفت: بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان. ص ۱۹۹</p>	<p>خودی روی پوش آهنی بیاوردند عمداً تنگ چنان که روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه. ص ۱۹۷</p>
<p>و یکی از شعرای نسابور این مرثیه بگفت اندر مرگ وی. ص ۱۹۹</p>	<p>و آن روز که حسنگ را بر دار کردند استادم بونصر روزه بنگشاد و سخت غمناک و اندیشه‌مند بود ... و می‌گفت: چه امید ماند؟ و خواجه احمد حسن هم برین حال بود و به دیوان نشست. ص ۱۹۹</p>	<p>احمد جامه‌دار بیامد و گفت که خداوند سلطان می‌گوید: این آرزوی تست که خواسته بودی و گفته که «چون تو پادشاه شوی ما را بر دار کن.» ص ۱۹۷</p>

در این نمای کلی از داستان حسنگ به روشنی می‌توان دریافت که آنچه از دید سلطان مسعود و بوسهل و دیگر اطرافیان مسعود بیان می‌شود بنا بر جایگاه خاص سلطنتی، متفاوت با دیدگاه و الگوهای ذهنی حسنگ و اطرافیان و آشنایان اوست. اما خواه ناخواه زیردستان، فراتابی‌ها و بازی‌های زبانی پادشاه را به حساب اقتدار سلطنتی می‌گذارند و قبول می‌کنند. کنار هم قراردادن اجزای گفتمان در این جدول از جمله: سخنان افراد، داستان‌های موازی، عناوین و سر خط‌ها، بیان جزئیات، تلویحات و مفروضات، پیوستگی مطالب، هم‌معنایی و بازگویی، ایجاد تقابل، تکذیب، طفره و ابهام و مباحثه، بیانگر این است که بیهقی ضمن حفظ ظاهر امر برای مخاطبان تحلیل‌گر خویش طرح و برنامه بلاغی داشته است. هرچند که این نشانه‌های زبانی و تحلیل‌های قضیه تاریخی چندان به مذاق طبقه بالای جامعه خوش نیاید.

گفتمان انتقادی در جای جای این داستان موج می‌زد و دفاعیات حسنگ و یادداشت‌های بیهقی قسمتی از بازی‌ها و فراتابی‌های زبانی مسعود و اطرافیان را آشکار می‌کند. این گفتمان همچنین بخشی از سلطه حکومت و تحکم دولت بر عوام ملت را تبیین می‌کند. دیگر قسمت‌های این مقال هم به تبیین همین بحث یعنی فراتابی زبانی سایر مناصب و مقامات می‌پردازد.

نواختن و فروگرفتن حاجبان و خیل‌تاشان و منشیان

اگر بین دو نفر رابطه برابری و تعهدات مربوط به آن وجود نداشته باشد آنگاه در تعامل میان آن‌ها میزانی از قطب‌بندی مشاهده خواهد شد. هر یک از آن‌ها طرف مقابل را یا فرادست و یا فرودست خود می‌پندارد. البته امکان این هم وجود دارد که وانمود کنند که طرف مقابل را بالاتر یا پایین‌تر از خود می‌دانند و این امر نشانگر نسبی بودن فرادستی یا فرودستی است. در نتیجه افراد زبردست در جامعه باید بتوانند همواره در سطوح مختلف عمل کنند و شیوه‌های مناسب و موثری را که باید در کنش‌های خود به کار ببندند (ر.ک: بی من، ۱۳۹۳: ۸۳).

«در تاریخ بیهقی بیشتر افرادی که به صورت ناگهانی فروگرفته می‌شوند برای اینکه هیچ‌گونه آمادگی مدافعه نداشته باشند، پیش از آن مورد لطف قرار می‌گیرند و گاه خلعت و صله دریافت می‌کنند. از جمله علی‌قریب، اریارق و ...» (کریمی، ۱۳۸۹: ۴۳).

نمونه مثال این بحث داستان حاجب بزرگ علی است. بیهقی به نقل از بونصر نوشته است «با من خالی کرد و گفت بدرود باش ای دوست نیک ... گفتم: حاجب در دل چه دارد که چنین نومید است و سخن بر این جمله می‌گوید؟ گفت ... چندان است که سلطام مسعود چشم بر من افگند، بیش شما مرا نبینید. این نامه‌های نیکو و مخاطبه‌های به افراط و به خط خویشتن فصل نبستن و برادرم را حاجبی دادن همه فریب است و بر چون مرد پوشیده نشود، و همه دانه است تا به میانه دام رسم، که علی دایه به هرات است و بلغاتگین حاجب و گروهی دیگر که نه زنانند و نه مردان، و اینک این قوم نیز به سلطان رسند و او را بر آن دارند که حاجب علی در میانه نباید.» (همان) و هر چند که من می‌توانم به سوی سیستان بروم و ایمن باشم اما بر این عقیده نیستم و بر خود برخلاف اینکه مرا علی امیر نشان نام کرده‌اند، هیچ بدنامی روا نمی‌دارم (ر.ک: بیهقی، ۱۳۸۳: ۱-۸۰). او خود سعایت مسعودیان

را می‌داند و از حقیقت کار آگاه است اما بدعه‌دی نمی‌کند و فراتابی‌های زبانی و دروغ‌های راست مانند درباریان را باور می‌کند. بیهقی می‌نویسد: باور نمی‌کردند که علی حاجب به هرات قدم گذارد، و هر روز معتمدان را به استقبال او می‌فرستادند و باز عشو‌ها و وعده‌ها ادامه می‌یافت: «و خبر رسید که حاجب بزرگ علی به اسفزار رسید با پیل و خزانه و لشکر هند و بُنه‌ها. سخت شادمانه شدند؛ و چنان شنودم که به هیچ‌گونه باور نداشته بودند که علی به هرات آید. و معتمدان می‌فرستادند پذیره وی دمام با هر یکی نولطفی و نوعی از نواخت و دلگرمی.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۸۳)

آخر این داستان به گرفتاری حاجب بزرگ علی قریب می‌انجامد. بیهقی نقل می‌کند که چون به پیش سلطان رسید در اولین فرصت با خدعه و فریب او را گرفتند. «و منگیتراک حاجب زمین بوسه داد و گفت: خداوند دستوری دهد که بنده علی امروز نزدیک بنده باشد و دیگر بندگان که با وی‌اند، که بنده مثال داده‌است شوربایی ساختن. سلطان به تازه‌رویی گفت: سخت صواب آمد. اگر چیزی حاجت باشد خدمتکاران ما را بیاید ساخت. منگیتراک دیگر باره زمین بوسه داد و به نشاط برفت. و کدام برادر و علی را میهمان می‌داشت! که علی را استوار کرده بودند و آن پیغام بر زبان طاهر به حدیث لشکر و مکران، ریح فی القفص بوده است.» (همان، ۸۶)

عاقبت کار منگیتراک نیز چیزی غیر از این نبود و هم او را در آن اثنا گرفتند. «منگیتراک حاجب چون بیرون آمد او را بگفتند «اینک حاجب بزرگ در صُفّه است»، چون به صفه رسید سی غلام اندر آمدند و او را بگرفتند و قبا و کلاه و موزه از وی جدا کردند چنان که از آن برادرش کرده بودند.» (همان).

مورد دیگر رفتار فریبکارانه سلطان مسعود در باب خوارزمشاه است. خوارزمشاه که به هنگام رسیدن حاجب بزرگ در هرات بود، از باب نصیحت سلطان مسعود می‌گوید: «و هر چند بندگان شایسته بسیارند که در رسیده‌اند و نیز در خواهند رسیدن، این جا پیری چند است فرسوده خدمت سلطان محمود. اگر رای عالی بیند ایشان را نگاه داشته آید و دشمن کام گردانیده نشود که پیرایه ملک پیران باشند.» (همان، ۸۴) و سلطان مسعود در جواب او می‌گوید:

«سخن خوارزمشاه ما را برابر سخن پدر است و آن به رضا بشنویم و نصیحت مشفقانه او را بپذیریم. و کدام وقت بوده است که او مصلحت جانب ما نگاه نداشته است؟» (همان).
مطالعه کامل تاریخ بیهقی نشانگر این است که تمام این گفتگوها فراتابی زبانی ای بیش نیست. این گونه سخنان فقط در جهت حفظ مصلحت وقت و بسامان کردن کارهاست. سلطان مسعود با بلایی که بر سر حاجب بزرگ علی آورده است دل‌نگران آن است که مبادا سایر محتشمان از این عمل بشکوهند. پس از فرو گرفتن حاجب علی، «سلطان عبدوس را نزدیک خوارزمشاه آلتونناش فرستاد و پیغام داد که علی تا این غایت نه آن کرد که اندازه و پایگاه او بود. چرا به خوارزمشاه ننگریست و اقتدا بدو نکرد؟ و او را به آوردن برادرم چه کار بود؟» (همان، ۸۷). این پیغام از آن جهت بود که خوارزمشاه ترسی به دل راه ندهد اما خوارزمشاه، آشفته و پریشان، جانب احتیاط را رها نمی‌کند و به بونصر مشکان و بوالحسن عقیلی پیغام می‌فرستد که علی بی‌گناه بوده و کاری نکرده بود که با وی چنین رفتاری شود. (ر.ک: همان، ۸۸)

بیهقی می‌نویسد: هرچند بوالحسن عقیلی و بونصر با سلطان مسعود در باب او سخن گفتند: «لکن امیر را بر آن آورده بودند که وی را فرو باید گرفت، و امیر {در} خلوتی که کرده بود در راه چیزی بیرون داد ازین باب و ما بسیار نصیحت کردیم.» (همان، ۱۰۶). مسلم است که سلطان به اطرافیان خود اعتماد نداشته و برخی مسائل را از آنان مخفی می‌کرده است. «امیر گفت همه همچنین است که شما می‌گویید و من از وی خشنودم و سزای آن کس که در باب وی سخن محال گفت فرمودیم، و نیز پس از این کس را زهره نباشد که سخن وی گوید جز به نیکویی.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

این پنهان کردن حقیقت در ادامه آشکار می‌شود. آلتونناش که اجازه رفتن می‌یابد بی‌آنکه دوباره منتظر دستور باشد سراسیمه راهی می‌شود و حتی می‌گوید که طبل و کوس نکوبند تا کسی از رفتن او آگاه نشود. (ر.ک: همان، ۱۰۸). باز چون حقیقت امر بازداشتن اوست، عبدوس را به دنبالش روانه می‌کنند تا بگوید: «چند مهم دیگر است که ناگفته مانده است و چند کرامت است که نیافته است و دستوری داده بودیم رفتن را و برفت و آن کارها مانده است.» (همان، ۱۰۸).

اما مگر آلتونتاش از گفتار و رفتار سلطان آگاهی ندارد و به این آسانی راه رفته را بازمی-
گردد تا در دام افتد. آلتونتاش در جواب می‌گوید: «بنده را فرمان بود به رفتن و به فرمان
عالی برفت و زشتی دارد بازگشتن، و مثالی که مانده‌است به نامه راست می‌توان کرد.»
(همان، ۱۰۸)

و این بار اوست که بر امیر دروغ‌پردازی می‌کند و می‌گوید: «و دیگر که دوش نامه
رسیده است از خواجه احمد عبدالصمد کدخداش که کجات و جقراق و خفچاق می‌جنبند،
از غیبت من ناگاه خللی افتد.» (همان). به همین نحو نامه مسعود به دست بونصر به خوارزمشاه
برای رفع ترس (ر.ک: همان، ۱۲-۱۱۰) و تلاش برای رفع شبهه و نفرت و تدابیر بونصر
(ر.ک: همان، ۳-۱۱۲) بی‌کفایت می‌ماند و قاعده کارها برمی‌گردد.

تکیه بر مسند قدرت

شمار فراوان کتب تاریخی و تعلیمی که رویکرد تعلیمی آنها آداب درباری و علوم سیاسی
است، نشان از آن دارد که این مقوله به عنوان علمی نزد همگان شناخته می‌شده و اهداف
متفاوتی را دنبال می‌کرده است. جملاتی که بی‌هقی بدان اشاره کرده، بیانگر این است که از
دید او نیز سیاست پدر و مادر نمی‌شناسد: «از خواجه طاهر دبیر شنودم - پس از آن که امیر
مسعود از هرات به بلخ آمد و کارها یکرویه گشت - گفت ... امیر مسعود چاشتگاه این روز
مرا بخواند و خالی کرد و گفت پدرم گذشته شد و برادرم را به تخت ملک خواندند... پس
ملطفه خود به من انداخت... باز کردم. خط عمّش بود، حُرّه ختلی، نبشته بود که: خداوند ما
سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع‌الآخر گذشته شد، ... و
پس فردا مرگ او را آشکار کنیم... و امیر داند که از برادر این کار بزرگ برنیاید ... که آن
کارها که تا اکنون می‌رفت، بیشتر به حشمت پدر بود و چون خبر مرگ وی آشکارا گردد،
کارها از لونی دیگر گردد.» (همان، ۵۱)

همین نقل آغاز به روی کار آمدن سلطان مسعود و نامه‌هایی که رد و بدل می‌شود
نشانگر تشویش اوضاع درون دربار و رقابت بر سر کسب قدرت است. این در حالی است
که باید توطئه‌ها و دسیسه چینی‌های حساب شده‌ای انجام گیرد تا همه چیز بر وفق مراد

پیش رود. اینجاست که موضوع دروغ‌های راست‌نما پیش کشیده می‌شود و هرکس سعی دارد با سخنان کلیشه‌ای و فراتابی صورت خیالی و توهم‌زایی، توجه اطرافیان و خدم و حشم را جلب نماید و بر مسند قدرت تکیه دهد. در این راستاست که کسانی که بر کار سوارند و ریز و درشت آداب درباری را می‌دانند، سخن را سنجیده و آگاهانه به کار می‌گیرند و در مواقع لزوم عبرت‌ساز می‌شوند. مسعود پس از آنکه خبر مرگ پدر را دریافته و بر جناح سفر است، چون احساس می‌کند که ری و طارم و دیگر نواحی تازه ضبط شده احتمال عصیان و فرصت‌طلبی دارند، می‌گوید: «و اگر کسی خوابی بیند و فرصتی جوید خود آن دیدن و آن فرصت چندان است که ما بر تخت پدر نشستیم. ... پس اگر عشوهِ دهد کسی، نخرد که او را گویند «با سستی باید ساخت که مسعود بر جناح سفر است و اینجا مقام چند تواند کرد؟» نباید خرید و چنین سخن نباید شنید که وحشت ما بزرگ است.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۳)

بنابراین سلطان مسعود کاملاً بر کار واقف است و آنچه را پیش خواهد آمد می‌تواند با درایت دریابد. اما آنچه باید در ضمن مطالعه تاریخ بیهقی بدان توجه داشت این نکته است که سراسر این تاریخ که جزئیاتش با دقت تمام نگاشته شده‌است، مملو از همین نوع جملات و کلمات و فراتابی‌های زبانی است. باید با مطالعه دقیق و توجه به تکیه‌گاه‌های خاص جملات کلیشه‌ای از برداشت سطحی کناره‌گرفت و بر ژرف ساخت سخن و مفهوم واقعی جملات توجه داشت.

از همین نوع جملات کلیشه‌ای که در آغاز به تخت نشستن سلطان مسعود دیده می‌شود باز تاکید بر حفظ عهد و تهدید و رعب‌افکنی است. «و اکنون این جا شهنه‌یی می‌گماریم به اندک مایه مردم آزمایش را تا خود از شما چه اثر ظاهر شود؛ اگر طاعتی ببینیم بی‌ریا و شبهت، در برابر آن عدلی کنیم و نیکوداشتی که از آن تمام‌تر نباشد، و پس اگر به خلاف آن باشد از ما دریافتن ببینید فراخور آن، و نزدیک خدای عزّ و جلّ معذور باشیم که شما کرده باشید. و ناحیت سپاهان و مردم آن جهانیان را عبرتی تمام است.» (همان، ۵۶) و چون سلطان مسعود چنین می‌گوید خطیب شهر ری می‌گوید: «اینها در این مجلس بزرگ و این حشمت از حد گذشته از جواب عاجز شوند و محجم گردند، اگر رأی عالی بیند فرمان دهد یکی را از معتمدان درگاه تا بیرون بنشینند و این بندگان آنجا روند ... و جواب دهند.» (همان، ۵۷).

تقرّب جستن لشگریان و درباریان

از نظر زبانی برای بیان معنی واژه، چاره‌ای جز کاربرد و ارائه اصطلاحاتی که برای شنونده آشنا تر از واژه مورد سؤال باشد، وجود ندارد (ر.ک: پالمز، ۱۳۹۱: ۱۸) بیهقی با افزایش مفاهیم از طریق دیالوگ‌ها و کم کردن مصادیق چاره‌ای برای القای معنای حقیقی واژگان اندیشیده است. شیوه دیگر جانشین کردن توصیف به جای تعریف است، چرا که در توصیف دیدگاه و هدف نقش تعیین کننده‌ای دارد و به جنبه‌های فرعی و جزئیات موضوع هم توجه می‌شود. همچنین توصیف ملموس تر و به واقعیت نزدیکتر است و در امر شناخت واقعیات سودمندتر است (ر.ک: صفوی، ۱۳۷۳: ۴۰ - ۱۳۹).

بیهقی با استفاده از نشانگان زبانی مبهم از گفتار مستقیم پرهیز می‌کند و چون طبقه اجتماعی او دبیری است به دلایل بسیار تقیه می‌کند و زبان نگاه می‌دارد. (ر.ک: اسدی، ۱۳۸۷: ۲۹) استفاده گسترده بیهقی از استشهاد و تمثیل به اشعار و حکایات و روایات، آوردن داستان‌های هم‌ارز، بسامد بالای ضمیر مبهم و صیغه مجهول افعال و کاربرد پسوند «گونه» (ترگونه، آرام‌گونه، ابله‌گونه) و ... از دلایل دیگر تقیه و احتیاط بیهقی است (ر.ک: همان، ۳۰). حکایات الحاقی و بیان سخن از زبان دیگران و ... نشانگر این است که او در مواقعی قصد بیان واضح ندارد و پرواضح است که اگر هم می‌خواست نمی‌توانست در آن برهه و در میان دربار مسعودی بیش از آن آشکارا سخن بگوید. بیان بیهقی در چنین مواقعی کنایه‌وار و همراه با تعریض است. جملاتی چون: «محتشم و ... بود، اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - ... و با آن شرارت دلسوزی نداشت» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۰) «و خردمندان دانستندی که نه چنان است» (همان)، «فضل جای دیگر نشیند» (همان، ۱۹۱) در میان گزارش او از ذکر بر دار کردن حسنک آشنا است. همچنین بیهقی با ایجاد نگاشت‌های نو از یک موضوع و خلق رخداد‌های موازی سعی در تبیین مسائلی دارد که به طور مستقیم قدرت بیان آن وجود ندارد.

تبیین ماجرای تقرّب درباریان به محمد و مسعود، پس از مرگ سلطان محمود، از طریق داستان امین و مأمون فرزندان هارون الرشید است. نمونه فراتابی زبانی و تصریح بر جملات کلیشه‌ای که بین لشگریان و درباریان اتفاق می‌افتد در جریان جنگ مأمون و محمد بر سر

خلافت پدر است. بیهقی می‌نویسد که از بغداد مقدمان و بزرگان و اصناف مردم به مأمون تقرّب می‌کردند و از مرو نیز گروهی از مردم مأمون به محمد تقرّب می‌کردند و نامه می‌نوشتند و مأمون و محمد دستور داده بود تا آن مطلقه‌ها را نگاه دارند. زمانی که محمد را کشتند مأمون دستور داد نامه‌ها را بیاورند و با وزیر خویش در این باب مشورت کرد. «حسن گفت خائنان هر دو جانب را دور باید کرد. مأمون بخندید و گفت: یا حسن آنگاه از دو دولت کس نماند و بروند و به دشمن پیوندند و ما را درسپارند. و ما دو برادر بودیم هر دو مستحقّ تخت ملک و این مردمان نتوانستند دانست که حال میان ما چون خواهد شد. بهتر آمد خویش را می‌نگریستند.» (همان، ۶۷).

نگه‌داشت دل سلطان مسعود از طرف اطرافیان

اطلاعاتی که ما از جهان خارج به دست می‌آوریم، فردی است؛ اگرچه ممکن است وجوه مشترکی نیز داشته باشند. فرد از زبان اجتماعی برای انتقال احساس استفاده می‌کند و ما از طریق زبان فردی احساس او را درک می‌کنیم. به عبارتی در برگردان جمله فرد، یعنی ترجمه زبان فردی به زبان اجتماعی، همواره جزئیاتی از دست خواهدرفت و برای مخاطب در برگردان زبان اجتماعی به زبان فردی، جزئیات دیگری جانشین آن خواهدشد. (ر.ک: صفوی، ۱۳۸۱: ۵۴). ضمن این که باید از طریق زبان فردی و پشتوانه فرهنگی فهمی از محیط پیرامون و تعاملات زبانی داشت، لازم است که از طریق زبانگونه‌های نهفته در گویش‌های طبقه اجتماعی که زمینه سوابق اجتماعی افراد را با قرآینی به دست می‌دهد، طبقات اجتماعی و نوع بیان با آنها را تشخیص داد. تفکیک درونی جوامع انسانی در زبان آنها منعکس می‌گردد و گروه‌های مختلف اجتماعی از زبان‌گونه‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. (ر.ک: ترادگیل، ۱۳۹۵: ۶ - ۴۵).

در این راستا پس از آنکه بیهقی صفات خوب و بد بوسهل را می‌شمرد، اشاره می‌کند که او هر کسی را می‌توانست با حیلت فرومی‌گرفت. اما با وجود حیل‌های بسیار نتوانسته بونصر را فروگیرد. «از آن در باب وی به کام نتوانست رسید که قضای ایزد با تضریب‌های وی موافقت و مساعدت نکرد و دیگر که بونصر مردی بود عاقبت‌نگر، در روزگار امیر

محمود رضی الله عنه بی آنکه مخدوم خود را خیانتی کرد دل این سلطان مسعود را رحمه الله علیه نگاه داشت به همه چیزها، که دانست تختِ مُلک پس از پدر وی را خواهد بود.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

بیهقی دو علت برمی شمرد: نخست که قضای ایزدی با تضریب‌های بوسهل موافق نیامده است، و دیگر این که بونصر خود مردی عاقبت‌نگر بوده است و بی آن که خیانتی در باب مخدوم خود اندیشد دل سلطان مسعود را نیز نگه داشته بود. در رابطه با دلیل دوم بیهقی گفتنی است که این امر از سر تأمل و فراست و آشنایی او به مراتب دیوانی بوده است، یعنی بونصر در دیوان بارها چنین بازی‌های زبانی و رفتاری را مشاهده کرده بود و به این علم کمال وقوف را داشت.

«اگر قرار بر این باشد که تصویر درستی از رابطه بین زبان و لایه‌بندی اجتماعی بدست آوریم، باید قادر به اندازه‌گیری هم پدیده‌های زبانی و هم پدیده‌های اجتماعی باشیم تا بتوانیم بین آنها همبستگی دقیق برقرار سازیم.» (ترادگیل، ۱۳۹۵: ۵۷).

چنانچه نتوانیم بین پدیده‌های زبانی و اجتماعی توازنی پدید آوریم نخواهیم توانست موفقیتی در برقراری ارتباطی صحیح حاصل کنیم. بنابراین باید بر اساس اطلاعات و تجربیات و یا شواهد زبانی انتصاب پایگاه اجتماعی به هر متکلم را تشخیص دهیم و در ادامه با استفاده از تجارب زبانی به طور نیمه‌آگاه نسبت به ایجاد همبستگی بین طبقه اجتماعی و صورت‌های زبانی اقدام کنیم. بیهقی می‌نویسد: بونصر مشکان چنین شمّ زبانی را داشت و در باب جواب سلطان محمود به خلیفه که خلیفه حسنگ را قرمطی خوانده بود، با وجود عصبانیت سلطان محمود، احتیاط پیشه کرده بود: «هر چند آن سخن پادشاهانه بود، به دیوان آمدم و چنان نبشتم نبشته‌یی که بندگان به خداوندان نویسند.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

در ضمن مکاتبات سلطان محمود با خلیفه به خاطر قرمطی نبودن حسنگ هم به صورت زبانی قرار بر این شده بود که خلعت حسنگ و طرایف و هدایا را به بغداد فرستند تا بسوزند، اما در عمل چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد: «و چون رسول بازآمد امیر پرسید که «آن خلعت و طرایف به کدام موضع سوختند؟» (همان، ۱۹۴).

برخورد دوگانه پادشاه با خلیفه

زبان تعارف ابزاری به دست می‌دهد که به کمک آن شخص می‌تواند منزلت افراد دیگر را آن‌گونه که خود می‌خواهد تعیین کند. در زبان فارسی واژگان یا عناصر زبانی ثابت و دقیقی برای ارجاع به گروه‌های خاصی از افراد آن‌گونه که در برخی زبان‌های شرقی دیده می‌شود وجود ندارد. علاوه بر آن چون ادراک شخص از منزلت خود و دیگران بسته به این که در میان چه گروهی حضور داشته باشد تفاوت می‌کند، از این رو شخص زرنگ می‌تواند ابهام موجود در هر موقعیت تعاملی را تشخیص داده و با استفاده از تعارف، به دلخواه آن را تعریف کند که چه بسا تعریف او متناسب با حقیقت آن موقعیت اجتماعی نباشد اما با خواسته شخص زرنگ تناسب داشته باشد. علاوه بر آن نظام تنوعات واژگانی به گونه‌ای سازمان یافته‌است که در آن واحد چند نفر می‌توانند هم‌زمان از عبارات تعارف‌آمیز استفاده کنند و دلیل آن هم قابلیت نظام واژگانی است که افراد در آن واحد می‌توانند ضمن حفظ منزلت خود، منزلت دیگری را بالا ببرند. بدین طریق همه افراد درگیر در تعامل می‌توانند آن منزلتی را که مد نظر دارند به دیگران نسبت دهند و منزلت خود را مبهم و نامشخص نگه‌دارند. معهذا زرنگ بودن در رابطه با زبان به معنای استفاده مبتکرانه و خلاق از آن است. (ر.ک: بی من، ۱۳۹۳: ۲-۲۲۱).

در باب فراتابی و بازی زبانی با خلیفه، موضوع برخورد دوگانه سلطان محمود و سلطان مسعود با خلیفه آوردنی است. سلطان محمود که به سبب دلیری و سر و سامان دادن اوضاع وقت از خلیفه نواخت‌ها دیده و القاب و عناوین گرفته بود، در پشت سر خلیفه در ماجرای حسنگ وزیر چنین می‌گوید: «بدین خلیفه خرف شده بیاید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته‌اید و درست گردد بر دار می‌کشند، و اگر مرا درست شدی که حسنگ قرمطی است خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی». (بیهقی، ۱۳۸۳: ۴-۱۹۳).

در رابطه با سلطان مسعود نیز قضیه بدین منوال است. بیهقی در رابطه با آیین قبول رسول خلیفه و مراسم استقبال از او در زمان مسعود می‌نویسد: «امیر دستوری داد، شهر را بیارابید و هر تکلفی که بیاید کرد بکنید تا رسول خلیفه بداند که حال این شهر چیست و

امیر نیز این شهر را دوست تر گیرد.» (همان، ۷۴) و به حق تکلف کردند و شهر را چنان آراستند و استقبال گرمی نمودند که کس به یاد نداشت. (ر.ک: همان، ۷-۷۴). از القابی که خلیفه برای سلطان مسعود برشمرده بود: «ناصرُ دینِ الله، حافظُ عبادِ الله، المُتَّقِمُ مِنْ أَعْدَاءِ الله، ظَهِيرُ خَلِيفَةِ الله أميرالمؤمنین» (همان، ۷۷) و از بیست هزار درم سیم گرمابه و دویست هزار درم پول پاننجی (ر.ک: همان، ۷-۷۵) که سلطان مسعود برای رسول خلیفه در نظر می گیرد، و برخوردارهایی که بیهقی آن را به تمامی و زیبایی وصف می کند شدت تکلف و رفتار تصنعی و ساختگی و کلیشه ای همراه با فراتابی های زبانی به چشم می خورد. هرچند در ادامه تاریخ می خوانیم که نه تنها رعایت آداب درباری و رفتار با خلیفه ظاهر سازی و ریاکاری است بلکه مسعودیان به خود خلیفه هم بی اعتنا و بدرفتارند و حتی او را ناسزا می گویند.

نامه نوشتن پادشاهان

زبان خاص صنف ها و قشرهای مختلف یا زبان غیرواضح و غالباً پرطمطراق دیوان-سالاری که نثر دولتی اش می خوانند، عبارت است از انبوه گنگ و نامفهوم الفاظ انتزاعی و مبهمی که از هر گونه بیان ساده و مستقیم پرهیز می کند. به دلایل اجتماعی سیاسی کاربرد این زبان بخشی از نظام اساطیر اجتماعی می شود. افراد زمانی به این شیوه نگارش متوسل می شوند که می خواهند نوشته آنها تا سر حد امکان غیرشخصی و مجهول الهویه بنماید و بدین ترتیب چنین القا شبهه کنند که چرخ های ماشین اجتماعی، که به عهده آنان و معمولاً اداره دولتی است، به آرامی به گردش خود مشغول اند و هیچ عامل انسانی قادر به مختل کردن آنها نیست. زبان ساده و مستقیم همواره تاثیری نیرومند دارد، و نویسندگان نثر دولتی مایل نیستند که موثر و نیرومند نمایان شوند، بلکه علاقه مندند که تسکین بخش و امیدوارکننده باشند (ر.ک: فرای، ۱۳۷۲: ۵-۸۴).

در اثنای تاریخ بیهقی گاه به مواردی برمی خوریم که فراتابی زبانی است و باید گره از بازی زبانی آن گشود. بیهقی در باب شیوه خاص و نمط متفاوت نامه های درباری می نویسد: «و طرفه آن بود که از عراق گروهی را با خویشتن بیاورده بودند چون بوالقاسم حریش و

دیگران، و ایشان را می‌خواستند که به روی استادم برکشند که ایشان فاضل‌ترند، و بگویم که ایشان شعر به غایت نیکو بگفتندی و دبیری نیک بکردندی و لکن این نمط که از تخت ملوک به تخت ملوک باید نبشت دیگر است. و مرد آنگاه آگاه شود که نبشتن گیرد و بداند که پهنای کار چیست.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۰۱).

عبارات و جملات کلیشه‌ای و اغراق‌آمیز و تهدیدآمیز، همراه با نگاه‌داشتن جانب احتیاط و آداب درباری و حفظ حرمت و نپراکندن غبار بی‌مهری، از جمله اهداف نامه‌های درباری بود. به دلیل رعایت جانب احتیاط، نوشتن این گونه نامه‌ها را به هر کسی توصیه نمی‌کرده‌اند. در این قسمت از نامه: «بر خان پوشیده نیست که حال پدر ما امیر ماضی بر چه جمله بود. به هر چه ببايست که باشد پادشاهان بزرگ را، از آن زیادت‌تر بود، و از آن شرح کردن نباید که به معاینه حالت و حشمت و آلت و عدت او دیده آمده‌است و داند که دو مهتر باز گذشته بسی رنج بر خاطرهای پاکیزه خویش نهادند تا چنان‌ت الفتی و موافقتی و دوستی و مشارکتی به پای شد.» (همان)، تبیین ماجرا، تفاخر، ارباب با آلت و عدت، دعوت بر الفت و مشارکت و تجدید عهد و پیمان را می‌توان مشاهده کرد. در عبارت زیر این موارد با تکیه و تأکید و اغراق بیشتری آمده است: «و شنوده باشد خان ادام الله عزّه که چون پدر ما رحمه‌الله علیه گذشته شد ما غایب بودیم از تخت ملک ششصد و هفتصد فرسنگ، جهانی را زیر ضبط آورده. و هر چند می‌براندیشیدیمی ولایت‌های با نام بود در پیش ما و اهل جمله آن ولایات گردن برافراشته تا نام ما بر آن نشیند و به ضبط ما آراسته گردد، و مردمان به جمله دست‌ها برداشته تا رعیت ما گردند. و امیرالمؤمنین اعزازها ارزانی می‌داشت و مکاتبت پیوسته تا بشتابیم و به مدینه‌السلام رویم و غضاظتی که جاه خلافت را می‌باشد از گروهی اذنب آن را دریابیم و آن غضاظت را دور کنیم.» (همان، ۱۰۲).

اغواگری در باب نزدیکان

بیهقی اطلاعات و نشانگان زبانی را به گونه‌ای در متن درج می‌کند که لازم است مخاطب با بهره‌گیری از آگاهی‌ها و دانش خود برای پر کردن جاهای خالی و تکمیل متن و فعال کردن معنای آن گامی بردارد. او به جای بیان مستقیم رفتار و کردار و صفات برخی

افراد و علت تاریخی برخی مسائل، با بازسازی گفتمان ماجرا، عناصری در پیش‌زمینه برای دریافت آنچه لازم است آماده می‌کند. او گفتار افراد را در برهه‌های مختلف تاریخ ضبط و ثبت کرده است و هر جا که لازم دیده‌است آورده و بدین طریق با ترتیب دادن گفتمان درون متنی، پیش‌فرض‌ها و دلالت‌های نشانگانی زبان را زمینه‌ای برای فهم بافت موقعیت و بخش‌های نگفته کلام ساخته است. (ر.ک: حیدری، ۱۳۹۳: ۵۲) از جمله نمونه‌های این موضوع، داستان فرستادن امیر عضدالدوله یوسف به قصدار و فروگرفتن اوست. علتی که به عضدالدوله یوسف، برای رفتن به بُست می‌گویند و او را روانه می‌کنند با آنچه در دل دارند، متفاوت است. «و پس از گسیل کردن ایشان امیر عضدالدوله یوسف را گفت ای عم تو روزگاری آسوده بوده‌ای، و می‌گویند که والی قُصدار در این روزگارِ فترت بادی در سر کرده‌است. تو را سوی بُست باید رفت با غلامان خویش و به قُصدار مُقام کرد، تا هم قُصداری به صلاح آید و خراج دو ساله بفرستد و هم لشکر را که به مکران رفته‌اند قوتی بزرگ باشد به مقام کردن تو به قصدار.» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۹۴). موضوع، بحث فعل و انفعالات دربار و سیاست کاری آنان نیست بلکه اغوای زبانی را که عاملی در جهت پیش بردن اهداف مستبدانه است با توهم‌زایی به حساب صلاح مملکت می‌گذارند. بیهقی در مورد علت فرستاده شدن او نوشته است که گفتند بادِ سالاری در سر دارد و بهتر است از درگاه دور باشد. (ر.ک: همان، ۹۴).

نتیجه

دریافت ژرف‌ساخت معنایی حاصل بررسی جمله و در مقیاسی بزرگتر، متن است. بیهقی نه تنها از ساختارهای کلیشه‌ای تاریخ‌نویسی کناره گرفته است بلکه شگردهای تازه‌ای هم برای بیان و آشکار کردن حقایق به کار برده‌است. او با یادداشتِ گفتار افراد در طول زمان و کاربست آگاهانه آن در ضمن ماجرا، به صورت غیرمستقیم نشانگانی در زمینه متن برای ردیابی حقیقت بر جای گذاشته‌است. در دوره پرتلاطم حکومت‌های محمود و مسعود می‌توان با کنار هم گذاشتن گفتمان پادشاه و اطرافیان او، درباریان و خدم و حشم و نقد و تفسیرهای خود بیهقی، تناقضات و تفاوت‌هایی را در عملکرد و بینش این هر سه گروه مشاهده

کرد و به حقایقی دست یافت که شاید بیهقی نخواست و نتوانسته است آن را به طور صریح بیان کند. هرچه قدر تاریخ بیهقی را با بینش جامع بررسی کرده و آواهای برخاسته از آن را با منطقی مکالمه‌گون مورد تحلیل قراردهیم به همان نسبت به معناها و مفاهیم ذهنی بیهقی و حقیقت تاریخی نزدیک‌تر خواهیم شد.

مخاطب باید با کنار هم گذاشتن گفتارها و عملکردهای این هر سه گروه، بازی‌های زبانی و فراتابی‌های آن را تشخیص دهد و ضمن عبور از لایه‌های نهانی متن، از «گفتگو» به «زیرگفتگو» برسد و تحلیل درستی از معنای متن داشته باشد. پیگیری ردپای اطلاعات و نشانگان زبانی، که آگاهانه و مختصر بر جای مانده و پر کردن جاهای خالی و تکمیل شواهد، گام موثر دیگری در جهت فعال کردن معنای متن از سوی مخاطب خواهد بود. با توجه به آنچه بیان شد می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

۱- بیهقی به جای بیان مستقیم رفتار و کردار و صفات افراد و علل حوادث و فرازها و فرودها، با بازسازی گفتمان و عناصری در پیش‌زمینه و پس‌زمینه، مخاطب را در بافت موقعیتی ماجرا قرار می‌دهد.

۲- بافتار کلام رمانگونه او، ماجرا را از زوایای مختلف و از زبان افراد گوناگون بازگو می‌کند و بدین طریق با ایجاد گفتمان درون متنی، پیش‌فرض‌ها و دلالت‌های نشانگانی زبان را زمینه‌ای برای فهم بافت موقعیت و بخش‌های نگفته کلام می‌سازد.

۳- هم‌سنجی حکایات و ماجراها و خلق داستان‌های موازی شیوه دیگری است که برای این امر به کار می‌گیرد.

۴- فراتابی‌ها و بازی‌های زبانی و به کارگرفتن موقعیت‌های درون و برون زبانی به جای یکدیگر برای اغوا و ایجاد توهم در بسیاری از موارد هرچند مشابهت ساختاری دارد و حتی در مواردی همچون فروگرفتن و مصادره اموال کسانی چون علی قریب، حسنک، امیر یوسف و ... یکسان می‌نماید اما لازم است با بررسی بافتار زبان و جملات کنایه‌وار و مبهم اشخاص، منظور و دیدگاه بیهقی تشخیص داده شود.

۵- معمولاً جملات مبهم بیهقی از روی محافظه‌کاری و ابهامات زبانی اشخاص ماجرا، برای فراتابی و بازی زبانی بوده است.

۶- تحلیل گفتمان انتقادی مطالعه‌ای با ساخت کلیشه‌ای نیست و باید پیوندی بین ساختارهای متنی، شناختی و اجتماعی برقرار کرد.

۷- خوانش انتقادی متن و گفتمان، باید بر اساس نشانگان زبانی و با روشی عملی و اکتشافی انجام شود تا بتواند ضمن تشخیص تفکر حاکم بر متن، صورت‌بندی ویژه‌ای را ارائه دهد. از این جهت فهم بازی زبانی مستلزم خوانش متن و تحلیل کل بازی زبانی مورد نظر در آن بافت مد نظر است.

۸- نظریه فراتابی زبانی و بازی زبانی مخاطب را دعوت به تحلیل و بازخوانی متن با تخیلی فرهیخته‌تر می‌کند و در واقع اساس رویکرد اجتماعی شناختی و نشانه‌شناختی تحلیل انتقادی گفتمان است.

۹- تحلیل گفتمانی متن به جای الگوی تحلیلی سوسوری کارایی بیشتری در حوزه گفتمان پژوهی اجتماعی دارد.

منابع

کتاب‌ها

۱. احمدی، بابک (۱۳۹۱) از نشانه‌های تصویری تا متن، به سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری، تهران: نشر مرکز.
۲. بی من، ویلیام ا. (۱۳۹۳) زبان، منزلت و قدرت در ایران، ترجمه رضا مقدم کیا، تهران: نشر نی.
۳. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳) تاریخ بیهقی، تصحیح: علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. پالمِر، فرانک ر. (۱۳۹۱) نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه: کوروش صفوی، تهران: نشر مرکز.
۵. ترادگیل، پیتر (۱۳۹۵) زبان‌شناسی اجتماعی، درآمدی بر زبان و جامعه، ترجمه محمد طباطبایی، تهران: آگاه.
۶. حق‌شناس، علی محمد (۱۳۹۰) زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته، تهران: آگه.
۷. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷) ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.
۸. صفوی، کوروش (۱۳۷۳) از زبان‌شناسی به ادبیات، تهران: نشر چشمه.
۹. کرمی، محمدحسین (۱۳۸۹) بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بیهقی، مشهد: به نشر (آستان قدس رضوی).
۱۰. فرای، نورترپ (۱۳۷۲) تخیل فرهیخته، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. ون دایک، تئون ای (۱۳۹۴) ایدئولوژی و گفتمان، ترجمه محسن نوبخت، تهران: سیاهرود.

مقالات

۱۲. اسدی، فهیمه (۱۳۸۷) بررسی تاریخ بیهقی با رویکرد جامعه‌شناسی ادبیات، نشریه حافظ، شماره ۵۸، صص ۲۷ - ۳۴.

۱۳. بهنام، مینا (۱۳۸۹) استعاره مفهومی نور در دیوان شمس، نقد ادبی، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۹۱ - ۱۱۴.
۱۴. حیدری، حسن و یداله رحیمی (۱۳۹۳): سکوت ارتباطی در غزلیات شمس، مطالعات فرهنگ- ارتباطات، سال شانزدهم، شماره بیت و نهم، صص ۵۱ - ۷۲.
۱۵. شهری، بهمن (۱۳۹۱) پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی، «فصلنامه نقد ادبی»، سال ۵، شماره ۱۹، صص ۷۶ - ۵۹.
۱۶. صفوی، کوروش (۱۳۸۱) درک نشانه، فرهنگستان هنر، خیال ۴، زمستان ۱۳۸۱، صص ۴۸ - ۵۹.
۱۷. _____ (۱۳۸۲) بحثی درباره طرح‌های تصویری از دیدگاه معناشناسی شناختی، نامه فرهنگستان، صص ۸۵ - ۶۵.
۱۸. _____ (۱۳۸۵) معنی‌شناسی و هنر در محدوده درک انسانی، فرهنگستان هنر، خیال ۱۹، صص ۱۲۱ - ۱۰۶.
۱۹. _____ (۱۳۸۸) عملکرد نشانه زبان در آفرینش متن ادبی، زبان و ادب فارسی، شماره ۴۱، صص ۲۱ - ۹.
۲۰. ندرلو، بیت‌الله (۱۳۹۰) نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین: یک نظرگاه فلسفی پست‌مدرن درباره زبان، غربشناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۸۷ - ۱۰۰.

Discourse Analysis of Beyhaghi History Based on the Fray Language Transcendental Theory and Wittgenstein Language Game

Rasoul Kazemzadeh¹, Dr. Rahman Mushtaq Mehr²

Abstract

Beyhaghi in his history refers to valuable points about the behavior and actions of individuals and the causes of the incidents. The audience is enchanted by his detailed and sequential descriptions and reads and accepts history on the pretext of its fictional form. This history, like other histories, does not function as a stereotype, and Beyhaghi always tries to create a contradiction in the mind of the reader by using some linguistic signs and causes him to think about the analysis and retrieval of the blind points of history. Language, which is a body of games and linguistic functions, is a means to perceive these contradictions. However, the understanding of a language game requires participation in that as a form of life that the linguistic game in question lies in its context. This article tries to draw the reader attention to Beyhaghi's efforts to bring the dialogues and discourses together and to explain all its angles and then analyze transcendence and language games of these discourses and emphasize the characters. The tricks and language games of this discourse and its people emphasize. By examining the voices of the texts, the reader becomes closer to the speaker's mental circle and the true meaning is obtained. Therefore, it is necessary to step through the use of information and linguistic indications to fill the void text spaces and by analyzing the hidden layers of the text, reach from the "conversation" to the "sub-text" and activate the text meanings. At the same time, paying attention to the active elements in the context of the text, the style of writing and the implications and parallel stories, we get familiarize with using language games and the use of internal and external situations for each other for seduction and illusion.

Keywords: Beyhaghi history, truth, lie, language sign, language game

¹. PhD student of Persian language and literature, Shahid Madani University of Azerbaijan, Azerbaijan, Iran.

². Professor of Persian Language and Literature, Shahid Madani University of Azerbaijan, Azerbaijan, Iran. (Responsible author)